مجلهٔ
ایران شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال دهم، شمارهٔ ٤ زمستان ۱۳۷۷ (۱۹۹۹م.)

هفدهم دی ماه ۱۳۱٤

وقتی در دی ماه ۱۳۷۷ به دور از ایران عزیز درصدد برآمدم دربارهٔ ۱۷ دی ۱۳۱٤ و کشف حجاب و آزادی زنان در دورهٔ رضاشاه پهلوی چیزی بنویسم، سرمای شدید دی ماه شهر واشنگتن، ناگهان فصل زمستان ایران را به یادم آورد و برخی از حوادث بسیار مهم سیاسی و اجتماعی ایران را که به تصادف همه در هفتاد هشتاد سال اخیر در ماههای دی و بهمن و اسفند روی داده است.

رضاشاه در بیست و چهارم اسفند ۱۲۵۷ (برخی ۱۲٥٥ یا ۱۲٥٦ نوشته اند) چشم به جهان گشود. در سوم اسفند ۱۲۹۹ با کودتای خود ناقوس مرگ سلسلهٔ قاجاریه را که در حال احتضار بود، به صدا درآورد که چند سال بعد به سلطنت وی انجامید. در اول اسفند ۱۳۰٥ لایحهٔ ساختن راه آهن سراسری ایران به مجلس شورای ملی تسلیم گردید. در ٦ دی ۱۳۰۷ لایحهٔ متحدالشکل شدن لباس مردان (تغییر لباس به کت و شلوار و کراوات و کلاه پهلوی) به مجلس داده شد. رضاشاه در ۱۷ دی ۱۳۱٤ در میان بهت و حیرت همگان، با ملکه و دو دختر خود بی حجاب، در جشن سالانهٔ دانشسرای مقدماتی تهران شرکت جست و

آزادی زنان را اعلام کرد. در ۱۵ بهمن ۱۳۱٤ سنگ بنای اولین دانشگاه ایران، یعنی دانشگاه تهران، را در محل فعلی آن بر زمین نهاد. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنایع نفت در ایران به کوشش محمد مصدق در مجلس شورای ملی تصویب شد. محمد رضاشاه پهلوی در ۱۸ دی ۱۳٤۱ شش طرح پیشنهادی خود را که به «لوایح ششگانه» معروف گردید در «کنگرهٔ تعاونی کشاورزان ایران» قراءت و استقرار آن را از طریق مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) تقاضا کرد. ظاهراً با توجه به مخالفت قبلی آیت الله روح الله خمینی با حق رأی زنان در انجمنهای ایالتی و ولایتی، نخست اعلام شد تنها کسانی در این رفراندوم حق رأی دارند که از حق رأی دادن در انتخابات مجلس شورای ملی برخوردارند - یعنی عملاً زنان از شرکت در رفراندوم محروم می ماندند - ولی ظاهراً در پشت پرده توافقهایی برای تغییر این تصمیم به عمل آمده بود. پس نمایندگان شش جمعیت زنان به کوشش پرداختند و شب پیش از ٦ بهمن ماه با حسن ارسنجانی ملاقات کردند. سرانجام هیأت دولت با شرکت زنان در رفراندوم موافقت کرد مشروط بر این که صندوقهای رأی زنان از مردان جدا باشد. در نتیجه، در آن همه پرسی ۳٦۰ هزار تن از زنان نیز به لوایح ششگانه رأی موافق دادند.[۱] در ٦ بهمن ۱۳٤۱ این لوایح به تصویب رسید و در ۱٤ بهمن همان سال به موجب فرمانی که از طرف شاه صادر شد مقرر گردید لوایح ششگانه به عنوان قانون مملکتی به موقع اجرا گذاشته شود (یکی از این لوایح «اعطاء» حقوق کاملاً مساوی با مردان به زنان بود از جمله برای شرکت در انتخابات و برگزیده شدن در مجلسین شورای ملی و سنا و نیز انجمنهای ده، شهرستان، استان، شهرداریها و...). در زمستان ۱۳۵۷ مخالفت همهٔ گروههای مذهبی، ملی، مذهبی - ملی، دسته های رنگارنگ چپ و کمونیستی در داخل و خارج کشور علیه محمدرضا شاه پهلوی به اوج خود رسید و از جمله در همین تظاهرات بود که در تهران عده ای از زنانِ درس خواندهٔ از بند رَسته که حقوق کاملاً مساوی با مردان به آنان «اعطاء» گردیده بود و از مزایای آن نیز برخوردار شده بودند، داوطلبانه با «چادر سیاه» در تظاهرات وسیع به نفع آیت الله خمینی برای برانداختن رژیم شاه شرکت کردند. در ۲٦ دی ماه ۱۳۵۷، شاه و شهبانو - پس از آن که شاپور بختیار آخرین نخست وزیر دوران مشروطیت از مجلسین رأی اعتماد گرفت - از ایران خارج شدند. در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ آیت الله خمینی پس از پانزده سال تبعید به تهران وارد شد و مورد استقبالی بی نظیر قرار گرفت. در ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ به فرمان «امام خمینی» مهندس مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت منصوب گردید. ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پایان مشروطهٔ سلطنتی و پیروزی انقلاب اسلامی اعلام شد، که به جمهوری اسلامی منجر گردید و حکومت صد در صد

مذهبی «ولایت مطلقهٔ فقیه». شگفتا که هم تاریخ آغاز به قدرت رسیدن رضاخان، سردودمان پهلوی، در زمستان بود و هم پایان پادشاهی پهلوی ها، و نیز آغاز حکومت اسلامی در ایران. از سوی دیگر، هم کشف حجاب و آزادی زنان و «اعطاء» حقوق مساوی با مردان به آنان در زمستان به مرحلهٔ عمل درآمد، و هم چادرسیاه بر سر کردنِ داوطلبانهٔ زنان «روشنفکر» در اوج انقلاب اسلامی، و هم اجباری شدن «حجاب اسلامی» برای همهٔ زنان، و نیز اجرای کامل قوانین شرع اسلام، و از جمله تأکید صریح بر عدم تساوی زنان با مردان و... که همه از نتایج پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ است.

*

پیش از آن که به موضوع اصلی این مقاله بپردازم، طرح چند موضوع فرعی را بیفایده نمی دانم. نخست آن که همه بر این عقیده ایم که تاریخ نویسان ما در قرون پیش قلم را به خواست و پسند فرمانروایان بر روی کاغذ به حرکت درآورده اند. پس آثار ایشان چنان که باید قابل استناد نیست. این نظر درست است، ولی حُسن کار در این است که در آن زمانها تعداد باسوادان و قلم به دستان بسیار محدود بود و در نتیجه کتابهای تاریخ باقی مانده از هر دوره از چند کتاب تجاوز نمی کند، و امروز محقق بی نظر می تواند با مراجعه به همهٔ آن کتابها، در حد ممکن به واقعیت هر امر پی ببرد. ولی در روزگار ما از یک طرف تألیف کتاب و خاطره نویسی و نوشتن مقاله در انحصار عده ای معدود نیست، و از طرف دیگر قلم به دستان که بیشتر وابسته به گروههای سیاسی یا مذهبی هستند، با آن که همه بر کار مورّخان قدیمی به سبب عدول از جادهٔ صواب تاریخ نگاری انگشت می نهند، خود در عمل بر آنان پیشی می گیرند و حقایق تاریخی را بر طبق پسند مکتب سیاسی یا مذهبی، یا منافع شخصی خود مسخ می کنند، و با برخورداری از مزایای صنعت چاپ، نوشته های مغرضانه و نادرست خود را در هزاران نسخه به چاپ می رسانند و سبب گمراهی اهل تحقیق را فراهم می سازند.

یک نمونهٔ آن، موضوع قتل محمد مسعود مدیر روزنامهٔ مردامروز است که به مدت چند دهه بر اساس شایعات، همه، آن را کار دربار محمدرضاشاه می دانستند، تا دکتر فریدون کشاورز سالها بعد نوشت به دستور کیانوری کمیته ای مرکب از هشت نفر تشکیل شده بود در حالی که کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران و هیأت اجرائیه از آن بیخبر بودند. قتل محمد مسعود به دست عباسی عضو همین کمیته انجام شد. من و ایرج اسکندری این موضوع را در مسکو در کمیتهٔ مرکزی حزب مطرح نمودیم و در پلنیوم چهارم نیز آن را شخصاً دنبال کردم.[۲]

یا چند سال پیش از انقلاب اسلامی، صمد بهرنگی آموزگار سادهٔ آذربایجانی و نویسندهٔ

کتاب ماهی سیاه کوچولو به هنگام شنا در رود ارس غرق شد. مخالفان رژیم گفتند و نوشتند که ساواک او را کشته است. ولی باز خدا پدر دکتر غلامحسین ساعدی نما یشنامه نویس معروف را که خود از مخالفان جدی شاه بود بیامرزد که در مصاحبه ای گفت: من صمد را از بچگی می شناختم و

> این که صمد را ساواک کشته به نظر من اصلاً واقعیت ندارد. صمد توی رودخانهٔ ارس افتاده و مرده... بعد این شایعه را درواقع آل احمد به دهان همه انداخت. برای این که یکی از خصلتهای عمدهٔ جلال آل احمد... یک حالت myth ساختن است... و این قضیه یواش یواش تبدیل شد به یک نوع، چطور بگویم اغراق گویی، نه در مورد صمد بلکه در مورد خیلی دیگران... آل احمد وقتی مُرد. من این را می دانم که دقیقاً تهدیدش کرده بودند که به هند تبعیدت می کنیم. خوب، توی اسالم سکته کرد و همه جا باز پُر شد که او را کشتند و آن وقت یک محیط شهید پروری درست شد.[۳]

و چنین است قصهٔ «شهادت» علی شریعتی به دست عمال ساواک در لندن،[۴] که حتی حکومت اسلامی ایران با آن که همهٔ اسناد ساواک را در اختیار دارد و بهتر از همه آگاه است که وی به مرگ طبیعی درگذشت، برای بهره برداریهای خاص، هنوز که هنوز است او را «شهید» می خواند.

از طرف دیگر داستانِ بیشتر خاطره نویسان و خاطره گویانی که در دورهٔ محمد رضا شاه دست اندرکار بوده اند نیز شنیدنی ست و در ضمن در مواردی سخت خنده آور. زیرا هر یک دربارهٔ خود و آراء صائب خویش در هر زمینه لافها می زنند و دروغها سر هم می کنند و از تذکرات صریح و بی پردهٔ خود به شاه قصه ها می گویند که آدمی تعجب می کند مملکت با وجود این همه آدم بصیر و مصلح و شجاع چگونه سقوط کرد.

موضوع دیگر آن است که در سالهای اخیر - در خارج از ایران - به هنگام بحث دربارهٔ برخی از حوادث دوران پهلوی ها - به خصوص عصر رضاشاه - برخی از ما به عللی چند حقایق را قلب و یا بی توجه به شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن روزگار اظهارنظرهایی می نماییم و سخنانی «روشنفکرانه» بر زبان یا بر قلم می آوریم که صد در صد نادرست است.

به نظر نویسندهٔ این سطور این طرز قضاوت برخی از هموطنان می تواند معلول یکی از علل زیر باشد. یا خجالت می کشیم که بگوییم ما در سالهای پیش از دورهٔ رضاشاه و آغاز سلطنت او، از نظر اجتماعی و فرهنگی، در چه شرایط اسفباری زندگی می کرده ایم، و طرح حقایق را به نوعی منافی شؤون خود و حتی کشور خود می پنداریم، پس حقایق را

وارونه نشان می دهیم. برخی نیز برای آن که از اهمیت کارهای انجام شده در آن دوران بکاهیم، یا دربارهٔ آن کارها سکوت می کنیم یا به آنها مطلقاً بهایی نمی دهیم. چنان که به یاد دارم روزی در مجلسی سخن از حمامهای ایران در دورهٔ رضاشاه به میان آمد و مبارزهٔ وی برای بستن خزینه های کثیف حمامها و مقاومت ملایان. جوانان حاضر در مجلس که بیخبر بودند و چیزی از خزینه های حمامهای ایران نمی دانستند، افراد مسن نیز که خود سالها در آن حمامها رفت و آمد داشتند چیزی نگفتند، ولی وقتی یکی از آنان به شرح جزئیات امر پرداخت و افزود درست است که در آن سالها از لوله کشی و آب تصفیه شده خبری نبود، درست است که از نظر اسلامی، شخص باید در آب کُر غسل کند، ولی چه مانعی داشت که روحانیون ما که قرنها همه کاره بودند، به پیروی از شعار اسلامیِ النِظافة مِن الایمان دستور می دادند در هر حمام دو خزینهٔ آب گرم بسازند یکی برای افرادی که وارد حمام می شدند و کثیف بودند و ناپاک، و دیگری برای استفادهٔ همان افراد پس از شست و شو و قبل از خروج از حمام. کسانی که آن حمامها را ندیده بودند به دشواری می توانستند قبول کنند که قرنها چنین حمامهای کثیفی در ایران وجود داشته است، حتی بعضی از شنیدن کثافت و آلودگی آن حمامها حالشان به هم خورد، به خصوص وقتی شنیدند به جز زنان و مردانی که از نظر شرعی صبح زود برای غسل به حمام می رفتند، به ندرت افرادی هفته ای یک بار راهی حمام می شدند و اکثریت مردم هر دو سه ماه یک بار به حمام می رفتند، آن هم عده ای با بیماریهای مسری. در این هنگام دو سه تن از بانوان «روشنفکر» حاضر در مجلس که تحصیل کردهٔ مدارس خارجی بودند و آن دوره را درک نکرده بودند، ولی اطلاعاتی دستِ اول دربارهٔ این موضوع داشتند، به صراحت گفتند طرح این مسائل چه ضرورتی دارد. گفتن این مطالب فقط رضاشاه را بزرگ می کند.

یکی دیگر از همین گونه مسائل، کشف حجاب است در سال ۱۳۱٤، که در روزگار ما حتی برخی از بانوان به کلی منکر اقدام جسورانه و بنیادی رضاشاه در این باب می شوند و می گویند کشف حجاب پیش از این تاریخ انجام شده بود و مراسم ۱۷ دی تنها جنبهٔ «سیمبولیک» داشت. در حالی که اسناد موجود خلاف این امر را ثابت می کند. عدهٔ دیگری که درس خوانده اند و دنیا دیده اند و با آزادی زنان نیز صد در صد موافقند و در نوشته ها و سخنان خود بر این امر تأکید می ورزند و از ستمی که امروز بر زنان ایران می رود شکوه ها می کنند، و در هر نقطهٔ جهان نیز اگر کسی - اعم از زن و مرد - به نفع زنان قدمی برداشته باشد آن را می ستایند، وقتی نوبت به ایران می رسد و رضاشاه، یعنی کسی که با اعلام آزادی زنان، دشمنی جامعهٔ روحانیت و ملایان ایران را برای خود و خانواده اش

به بهای گزافی خرید، سکوت می کنند. چرا؟ چون هر یک از اینان به علتی با رضاشاه مخالفند.

از این دسته اند گروهی که با تغییر سلطنت قاجاریه مخالفند، پس رضاخان و تمام اعمالش را نفی می کنند. عدهٔ قابل توجهی نیز وابسته به دسته های چپ و کمونیستی هستند که چون کشف حجاب از سوی خودشان یا به دست روسها انجام نشده است دربارهٔ آن سکوت می کنند. یکی از مشاهیر ایشان ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۶۲-۱۳۳۶ خورشیدی) ست که در سال ۱۳۰۱ به اتحاد جماهیر شوروی رفت و تا پایان عمر در آن جا ماند و به مقام وزارت فرهنگ تاجیکستان رسید و به دریافت نشان لنین نیز نائل آمد. او پیش از رفتن به شوروی اشعاری در مضار حجاب سروده و از جمله «به دختر ایران» توصیه کرده است که «ترک چادر کن و مکتب برو و درس بخوان/ شاخهٔ جهل ندارد ثمری جز ادبار...». وقتی به شوروی رفت و پس از چند سال دختران آن منطقه را بی چادر و نقاب دید، شعری با عنوان «ای دختر نامدار ایران» سرود: «ای دختر نامدار ایران/ از روی خود این نقاب بردار/ چون دخترکان ازبکستان/ چادر بنه و کتاب بردار... / ای دخترک قشنگ دهقان/ بنگر به دهاتیان تاجیک/ آنها آزاد و شاد و خندان/ تو بنده و در حجاب تاریک...».[٥] وی از یک طرف آزادی زنان ازبکستان و تاجیکستان را در عهد استالین که با شدت عملی به مراتب بیش از ایران انجام شده بود، می ستاید، و از طرف دیگر بعدها که رضاشاه این برنامه را در ایران عملی ساخت، مطلقاً شعری و تهنیتی برای «دختر ایران» نسرود. عده ای دیگر از موافقان آزادی زنان، وقتی ناچار می گردند در برابر این حادثهٔ بزرگ اظهار نظر کنند، با گفتن این عبارت که با فشار و خشونت این کار انجام شد، به گفتگو پایان می دهند. گرفتاری اینان حداقل آن است که سرفصلهای تاریخ ۱۵۰ سالهٔ اخیر ایران را نمی دانند، یا می دانند و تجاهل می کنند. این افراد گمان می کنند در کشوری که بیش از نود درصد افرادش بیسواد بودند و زمام اختیارشان در دست روحانیون و ملایان بود، ممکن بوده است کشف حجاب، یا کارهای کوچکتری چون آبله کوبی، گرفتن شناسنامه، نوشتن نام زنان در شناسنامه، لباس متحد الشکل مردان، بستن خزینه های کثیف حمامها به آزادی و مثلاً با مراجعه به آراء مردم انجام شود. خیر در یک قرن و نیم اخیر در برابر هر کار تازه ای روحانیت چون سدّ سکندر ایستاده و در برابر هر تحول و نوآوری ای مقاومت کرده است. شاید ذکر یک واقعه در این باب بسنده باشد. امیرکبیر درصدد برآمد مدرسه ای با حضور چند معلم اتریشی در ایران تأسیس کند تا علوم جدید را تعلیم بدهند. معلمان استخدام شدند و به ایران آمدند. اما پیش از افتتاح این مدرسه،

امیرکبیر به امر ناصرالدین شاه کشته شده بود. ناصرالدین شاه، آن سلطان بن سلطان بن سلطان، در افتتاح این مدرسهٔ کوچک، ناگهان با مشکلی بزرگ روبرو گردید. چه این نخستین بار بود که دولت در محدودهٔ تعلیم و تربیت که در انحصار ملایان بود دخالت می کرد. از هر طرف بانگ اعتراض و واشریعتا برخاست. پس برای دفع شرّ، اول یک مؤذن برای دارالفنون استخدام کردند که در مدرسه اذان بگوید و به موازات آن، شیخ صالح نامی را هم به عنوان پیشنماز مدرسهٔ دارالفنون استخدام کردند تا شاگردان در خواندن نماز به وی اقتدا کنند. اینها باجی بود که سلطان به روحانیت داد.[٦] با وجود این، مدرسهٔ دارالفنون تا سالهای سال از نظر روحانیون و مردم کوچه و بازار محکوم بود. چنان که عیسی صدیق - یکی از پایه گذاران فرهنگ جدید در ایران - که در آن مدرسه درس خوانده بود، در خاطرات خود نوشته است وقتی به دارالفنون می رفتم «در بین راه مخصوصاً چهارراه عباس آباد کسبه و پیشه وران متعصبی بودند که مرا می شناختند و هر روز که ناگزیر بودم از آن جا عبور کنم کلماتی که حاکی از انزجار آنها نسبت به دارالفنون و تحصیلات جدید بود به زبان می آوردند».[٧] آیا تصور می کنید با این سابقه، زنان در دورهٔ رضاشاه و در آن اوضاع و احوال قادر بودند بی حجاب در کوچه و بازار رفت و آمد کنند و کسی هم نازکتر از گُل به آنها نگوید. خیر، مطمئن باشید آنان را به عنوان «فاحشه» در کوچه ها و خیابانها تکه تکه می کردند. بگذریم از چند استثناء که نوشته اند خانم شمس کسمایی در حدود سال ١٢٩٧ پس از ده سال اقامت در روسیه، چون به آذربایجان بازگشت، چادر به سر نکرد و در کوچه و بازار تبریز ظاهر شد و از دست مردم زجرها کشید،[٨] یا خانم صدیقهٔ دولت آبادی (دختر یکی از علما و مجتهدین) در سال ١٣٠٦ روزی بی چادر، و با لباس و کلاه اروپایی از خانه بیرون رفت.[٩] یا پیش از کشف حجاب، زنان خانواده های انگشت شماری در معاشرتهای بین خود چادر بر سر نمی کردند...،[١] ولی اینها قطره ای بوده است در برابر اقیانوس. حقیقت آن است که کشف حجاب در ایران به دشواری تمام و با فرمان و برنامه ریزی دقیق به مرحلهٔ عمل درآمد.

با این مقدمه که لازم می نمود ولی به درازا کشید، اینک به اصل مطلب می پردازم:

دربارهٔ کشف حجاب، عده ای از جمله حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) که مدت شش سال و نیم رئیس الوزرای رضاشاه بود و با کشف حجاب صد در صد مخالف، این حادثه را معلول مستقیم سفر رضاشاه به ترکیه و دیدار با آتاتورک رهبر آن کشور می داند که شاه ایران تحت تأثیر وی قرار گرفت.[١٠] علی اصغر حکمت وزیر معارف آن سالها نیز نوشته است رضاشاه بعد از بازگشت از ترکیه

> از رفع حجاب زنها و آزادی آنها صحبت و تشویق می کرد. تا اوایل خرداد ۱۳۱٤ یک روز هیأت دولت را احضار کرد و گفت ما باید صورةً و سنةً غربی بشویم... و نیز باید شروع به رفع حجاب زنها نمود و چون برای عامهٔ مردم دفعةً مشکل است اقدام کنند، شما وزراء و معاونین باید پیشقدم بشوید و هفته ای یک شب با خانمهای خود در کلوب ایران مجتمع شوید... و به حکمت وزیر معارف دستور داد که در مدارس زنانه معلمان و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهند..."

یا در آبان ۱۳۱٤

> شاه پس از بازگشت از سفر مازندران از میزان موفقیت و پیشرفت بی حجاب کردن بانوان سؤال می کرد. وزیر معارف پاسخ داد: «اکنون دختران خردسال با روی گشاده به مدرسه می روند ولی نسبت به زنان سالخورده، تنها این اقدام معارف کافی نیست، باید در خانواده های عالی مملکت یک عمل جدی به ظهور برسد، و اگر شخص اعلیحضرت همایونی پیشقدم شوند، مردم همه تأسی خواهند کرد که از قدیم گفته اند: النّاس علی دین ملوکهم. شاه پس از شنیدن سخنان وزیر معارف... پاسخ داد: «بسیار خوب، دیگران که اقدام نمی کنند. من پیرمرد حاضرم که جلو بیفتم و سرمشق بشوم»."*

معلوم می شود طرح نخستین که وزراء و معاونین با همسران خود به عنوان شروع کار در کلوب ایران جلساتی داشته باشند به عللی عملی نشده بوده است، پس قرار می شود خود شاه قدم اول را بردارد.

در ۲۷ آذر ۱۳۱٤ - یعنی ۲۰ روز پیش از ۱۷ دی - متحدالمآلی به امضای محمود جم رئیس الوزراء و وزیر داخله - ظاهراً خطاب به حکام ایالات صادر گردیده و در آن موضوع کشف حجاب و برنامهٔ دولت برای انجام این کار به دقت مورد بحث قرار گرفته است. این است رؤوس مطالب این بخشنامه:

> در تعقیب متحدالمآل نمرهٔ ۱٤٤۲ لزوماً تذکر می دهد اصلاح وضع نسوان و تربیت آنها یکی از مهمترین اصلاحات اجتماعی به شمار می رود... بنا براین در درجهٔ اول حکام و مأمورین دولتی... باید به تمام معنی به اهمیت این معنی پی برده خود را آماده و وظیفه دار این منظور بدانند... زن جاهل و پرده نشین قادر به حفظ حیثیت و شرافت خود نبوده... دائماً محتاج به یک قیّم و (صاحبی) خواهد بود... برای حصول نتیجهٔ مطلوبه اقدام به این منظور، باید بدواً از محیط معارف، یعنی ابتداءً از مدیره های دبستانها و محصلات شروع شده و به سایر طبقات بسط پیدا نماید. در این

---

* تمام تأکیدها در این مقاله، از نویسنده است.

> باب دستور جامعی به رؤسای معارف هر محل از طرف وزارت معارف داده شده است... در مرتبهٔ اول باید دبستانها و مدارس دخترانه شروع و مأمورین دولتی اقدام و مجامعی با خانواده های محترم و تربیت شده تشکیل داده با نهایت متانت با دادن کنفرانسها و مذاکرات مفیدهٔ اخلاقی راجع به عفت و پاکیزگی و صحت عمل و سادگی در لباس مقصود خود را پیش ببرند. مخصوصاً توصیه و تأکید می شود که باید از تولید رقابت بین خانمها در موضوع لباس و مُد احتراز شده...، زیرا بروز رقابت و تعقیب کردن مدهای خارجه جز تولید خرج زیاد در خانه خرابی خانواده ها نتیجه نخواهد داشت. مخصوصاً باید مأمورین گوشزد نمایند که مقصود از این اقدامات تقلید صرف اجانب نیست... از دخول بعضی عناصر بد و زنهای بدسابقه، در این قبیل مجامع باید ممانعت شود... که صدمه به این مقصود مقدس نزنند. از طرف دولت برای همکاری و تقویت پیشرفت این منظور به شهربانیهای ولایات دستور داده شده است. جریان امر را مرتباً راپورت دهند. وزیر داخله و رئیس الوزراء، محمود جم.[۱۲]

به یقین سفر رضاشاه به ترکیه او را کم و بیش تحت تأثیر قرارداده بوده است ولی نه چنان که از راه نرسیده، از ترکیهٔ آتاتورک، الگوبرداری کرده باشد، چنان که وی به توصیهٔ آتاتورک هوشیارانه حاضر نشد خط فارسی را به الفبای اروپایی تغییر بدهد.

از سوی دیگر ذکر این موضوع لازم به نظر می رسد که پیش از سال ۱۳۱٤ مسألهٔ کشف حجاب و آزادی زنان و وضع تیره و تار آنان در اشعار شاعرانی مانند تقی رفعت[۱۳] (درگذشت ۱۲۹۹)، ایرج میرزا[۱٤] (۱۲۵۳-۱۳۰۳)، میرزادهٔ عشقی[۱۵] (۱۲۷۱-۱۳۰۳)، ابوالقاسم عارف[۱٦] (۱۲٦۱-۱۳۱۲)، ملک الشعراء بهار[۱۷] (۱۲٦٦-۱۳۳۰)، ابوالقاسم لاهوتی[۱۸] (۱۲٦٦-۱۳۳٦)، شمس کسمائی[۱۹] (درگذشت ۱۳٤۰)، و در رمانهای شهرناز[۲۰] حاجی میرزا یحیی دولت آبادی (چاپ ۱۲۹۵)، تهران مخوف[۲۱] مشفق کاظمی (چاپ ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲)، و روزگار سیاه[۲۲] عباس خلیلی (چاپ ۱۳۰۳) مورد بحث قرار گرفته بوده است. همچنان که از سال ۱۲۸۹ به بعد نیز روزنامه ها و مجله هایی به منظور دفاع از حقوق زنان در ایران به چاپ رسیده است که عبارتند از مجلهٔ دانش در سال ۱۲۸۹ به مدیریت خانم دکتر کحال،[۲۳] روزنامهٔ شکوفه[۲٤] در ۱۲۹۲ به مدیریت عمید مزین السلطنه، روزنامهٔ زبان زنان[۲۵] در ۱۲۹۷ به مدیریت صدیقهٔ دولت آبادی، نامهٔ بانوان[۲٦] در ۱۲۹۹ به مدیریت شهناز آزاد، مجلهٔ جهان زنان[۲۷] در ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ به مدیریت فخر آفاق پارسا (مادر فرخ رو پارسا وزیر اسبق آموزش و پرورش)، مجلهٔ عالم نسوان[۲۸] ارگان فارغ التحصیلان عالی دخترانهٔ امریکایی در ۱۲۹۹ که مدت ۱۳ سال نشر آن ادامه یافت. از سوی دیگر نوشته اند در جلسات سخنرانی ای که به توسط همین مجله برپا می شد زنان سخنران بی حجاب سخنرانی می کردند، مجلهٔ

دختران ایران به مدیریت زنددخت در شیراز و نیز تشکیل «جمعیت انقلاب نسوان» به کوشش او.[۲۹]

به علاوه از جمله کوششهای انفرادی که در راه مبارزه با حجاب به عمل آمد. یکی شرکت صدیقهٔ دولت آبادی بود در سال ۱۳۰۵ در کنگرهٔ زنان در پاریس،[۳۰] و نیز توصیهٔ مجلهٔ عالم نسوان که جای زن ایرانی را باید در «مجمع اتحادیهٔ نسوان آسیا» پُرکرد.[۳۱] و چنان که پیش از این گفتیم شمس کسمایی نیز در ۱۲۹۷ در تبریز بی چادر در کوچه و بازار ظاهر گردید، و صدیقهٔ دولت آبادی هم در ۱۳۰٦ یک بار - نه بیشتر - در یکی از خیابانهای تهران بی چادر و با لباس و کلاه اروپایی ظاهر گردید، و در سال ۱۳۱۲ کنگرهٔ نسوان شرق با شرکت زنانی از هند و مصر و ترکیه و شام و ... در تهران تشکیل شد. جمعیت نسوان وطن خواه مهماندار کنگره بود و رضاشاه، شیخ الملک اورنگ را مأمور کارهای این کنگره کرده بود. در این کنگره چند تن از زنان ایرانی دربارهٔ وظایف زن در خانواده و نیز وطن پرستی سخن گفتند. تنها خواهر دکتر تقی ارانی بود که مسألهٔ حقوق زن را در این کنگره مطرح ساخت.[۳۲] البته در فاصلهٔ نشر مجلهٔ عالم نسوان تا کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱٤ نشریات دیگری نیز از سوی زنان ایرانی و به منظور دفاع از حقوق زنان منتشر گردیده و جلسات سخنرانی مختلفی نیز برپا شده است و نویسندگان و شاعرانی، به جز آنان که نام بردم، در راه احقاق حقوق زنان کوشیده اند. ولی گفتنی ست که همهٔ این کوششها شخصی بوده و دولت در هیچ یک از آنها - به جز تشکیل کنگرهٔ نسوان شرق در تهران - دست نداشته است. اما باید در نظر داشت که پس از روی کار آمدن رضاشاه، محیط برای چنان فعالیتهایی مساعدتر شده بوده است، و به همین جهت است که پیش از سال ۱۳۱٤ دستِ مسؤولان دولتی در بسیج زنان آشکارا به چشم می خورد. از جملهٔ این کوششهاست اقدام مسؤولان مدرسهٔ دخترانهٔ مهرآیین شیراز در فروردین ۱۳۱٤ که دختران را واداشتند بدون حجاب در مراسم جشن مدرسه شرکت کنند. علمای شیراز در تلگرامی اعتراض خود را به اطلاع شاه رساندند ولی رضا شاه به آنان پاسخی نداد.[۳۳] یا در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱٤ به دعوت علیّ اصغر حکمت وزیر معارف عده ای از زنان فرهنگی انتخاب و به محل دارالمعلمات در کوچهٔ ظهیرالاسلام دعوت شدند و به آنان گفته شد مأموریت دارند جمعیتی تشکیل بدهند و با حمایت دولت پیشقدم نهضت آزادی زنان باشند. این جمعیت بعدها نام «کانون بانوان» را برای خود برگزید. در این کانون از جمله صدیقهٔ دولت آبادی، فاطمهٔ سیاح، هاجر تربیت، بدرالملوک بامداد، فخرالزمان غفاری باینِدر، پری حسام شهیدی عضویت داشتند.[۳٤]

باید توجه داشت که نوآوریهای رضاشاه همه پس از بازگشت از سفر ترکیه آغاز نگردیده است. زیرا او حتی پس از کودتا و پیش از آن که به سلطنت برسد برای نوساختن کشور به کارهای بنیادی دست زده بوده است، چنان که در همان ماه اول سال ۱۳۰۰ که قوای قزاق و ژاندارمری را در هم آمیخت و برای نیروهای مسلح ایران نام «قشون» را برگزید، اسامی قسمتهای مختلف قشون را نیز عوض کرد تا جای پای فرماندهی روسها را در قزاقخانه پاک کند. این است برخی از آنها: لشکر (دیویزیون)، تیپ (بریگاد)، فوج (رژیمان)، گردان (باطالیون)، آتشبار (باطری)، مسلسل (میترایوز) و غیره[35] که این امر را می توان گام نخستین در تشکیل فرهنگستان ایران در سالهای بعد تلقی کرد. او در بهار سال ۱۳۰۴ که هنوز به سلطنت نرسیده بود اصلاح تقویم از قمری به شمسی و تغییر ماههای سال به فروردین و اردیبهشت و... به جای محرم و صفر...، نسخ القاب و درجات نظامی سابق، و نظام اجباری (نظام وظیفهٔ عمومی) را به تصویب مجلس رسانید. بدیهی ست این گونه تغییرات اصولی در دوران پادشاهی او بیشتر و بیشتر شده است چنان که در سال ۱۳۰۷ بر طبق لایحه ای که به تصویب مجلس رسید لباس مردان متحدالشکل گردید و قبا و عبا و عمامه و نعلین - به جز روحانیون - برای دیگران ممنوع گردید و کت و شلوار و پیراهن و کراوات، با کلاه معروف به کلاه پهلوی لباس رسمی ایرانیان شد، و این خود موجب گردید که برخی از مردانی که مسلمانی را در پوشیدن قبا و... می دانستند، از پوشیدن لباس فرنگی کفار خودداری کردند و حتی کار اداری خود را هم از دست دادند. ناگفته نماند که روحانیت با این برنامه هم سخت مخالف بود. یا وقتی مقرر گردید همهٔ زنان و مردان باید شناسنامه داشته باشند و نام خود و پدر و مادرشان در آن نوشته شود، بانگ اعتراض برآمد که نوشتن اسم نوامیس مردم مسلمان در اوراق عمومی خلاف اسلام است. همهٔ اینها پیش از رفتن رضاشاه به ترکیه (در ۱۲ خرداد ۱۳۱۳) انجام شده بوده است. گمان من آن است که کشف حجاب نیز دنبالهٔ همین گونه کارها بوده است، نه تنها با الهام گرفتن از آتاتورک. اگر این اصل را نپذیریم پس باید قبول کنیم که برگزاری هزارهٔ فردوسی، ساختن آرامگاه فردوسی در طوس، تأسیس فرهنگستان ایران، تأسیس دانشگاه تهران (در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴) و... نیز که پس از سفر ترکیه انجام شده همه تحت تأثیر تلقینات آتاتورک بوده است، در حالی که مطلقاً چنین نیست. *

بدین جهت کشف حجاب کاری بوده است در تعقیب دیگر کارهای رضاشاه برای

---

* مسلّم است همکاران رضاشاه که عموماً افرادی درس خوانده و دنیا دیده و علاقه مند به ایران و فرهنگ ایران و تجدد و نوسازی کشور بودند، در اجرای برنامه های نوسازی ایران نقش قابل ملاحظه ای داشته اند.

نوکردن صوری کشور، به مانند متحدالشکل کردن لباس مردان. البته بازدید از ترکیه ممکن است آهنگ این کار را شدت بخشیده باشد.

موضوع دیگری که به نظر بنده حائز کمال اهمیت است، بررسی این مسأله است که رضاشاه - شخصاً ، نه به عنوان پادشاه و مسؤول امور مملکت - تا چه حد با کشف حجاب قلباً موافق بوده است. به یاد داشته باشیم که وی در یک خانوادهٔ کاملاً سنتی و بسیار معمولی ایرانی تربیت شده بوده است که حفظ «ناموس» زنان و دفاع از آن بر مردان خانواده از نظر دینی فرض است. رضاشاه نه در مدارس و دانشگاههای خارجی درس خوانده بود و نه بخشی از عمر خود را به مانند تیمورتاش و برخی از رجال آن دوران که از خانواده های اشرافی بودند در فرنگستان گذرانده بود. رضاشاه در این زمینه با دیگر مردان قدیمی و سنّتی ایران تفاوتی نداشت. «غیرتِ» هیچ مرد ایرانی اجازه نمی داد که زن و دخترش را با سربرهنه در ملأ عام ببرد و در انظار مردم بیگانه قرار دهد. سالها پیش که به مناسبت پنجاهمین سال کشف حجاب در ایران مقالهٔ «نظری به وضع زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا عصر ولایت فقیه»[۳۶] را نوشتم، وقتی به ۱۷ دی ۱۳۱۴ رسیدم، از خود پرسیدم شبی که قرار بوده است رضاشاه با همسر و دختران بی حجاب خود در بین مردم ظاهر شود، به عنوان یک مرد مسلمان ایرانی، در درونش چه غوغایی برپا بوده است. می دانستم که این کار برایش سخت دشوار بوده است، ولی از کمّ و کیف آن چیزی نمی دانستم. چند سالی گذشت تا شبی دکتر محمد باهری را در مجلسی ملاقات کردم. گفتگو به وضع زنان ایران در دورهٔ حکومت اسلامی کشید و بعد به ۱۷ دی ۱۳۱۴. به مقالهٔ خود اشاره کردم و این که رضاشاه چگونه به این کار دست زده است. وی اظهار داشت من هم چنین پرسشی را در ذهن داشتم تا سالها پیش آن را با علیاحضرت ملکهٔ پهلوی (همسر رضاشاه) در میان نهادم و پاسخ آن را شنیدم. به هنگام نگارش مقالهٔ حاضر از دکتر باهری تقاضا کردم لطفاً آنچه را دربارهٔ این موضوع از ملکهٔ پهلوی شنیده است مرقوم بدارد تا به عنوان یک سند معتبر در مقالهٔ «هفدهم دی ماه ۱۳۱۴» چاپ کنم. این است آن خاطره:

> ... علیاحضرت ملکهٔ پهلوی از من و همسرم خواسته بودند هفته ای سه شب شام در خدمت ایشان باشم. در این شبها دکتر فتوحی طبیب قلب ملکه، دکتر نقوی جرّاح دندان، احترام الملوک اسکندری ندیمهٔ علیاحضرت، مشیری پیشکار علیاحضرت و بر سبیل تصادف اشخاص دیگری شرف حضور می یافتند. مجلس کمی بیشتر از دو ساعت ادامه می یافت. بعد از صرف شام غالباً ساعت نُه همگی مرخص می شدند. در اثناء این مدت مطالبی نقل می شد. گاهی هم علیاحضرت میل می کردند خود را به بازی تخت نرد مشغول کنند. طرف بازی هم غالب اوقات من بودم...

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

شبی قسمتی از خاطرات روانشاد میرزا علی اصغر خان حکمت وزیر فرهنگ دورهٔ رضاشاه را که همان روز در یکی از مجلات خوانده بودم و مربوط می شد به رفع حجاب برای علیاحضرت نقل کردم. مرحوم حکمت روایت کرده بود که ضمن یکی از شرفیابیها رضاشاه به او تکلیف می کند دختران و زنان معلم را وادار کند چادر از سر بردارند و بدون حجاب در انظار ظاهر شوند و آمد و شد کنند. حکمت نقل می کند که خدمت رضاشاه عرض کردم اجازه فرمایید خاندان سلطنت پیشقدم شوند تا به پیروی از آنها من بتوانم زنان معلم و دختران دانش آموز را وادار کنم چادر را کنار بگذارند و بدون حجاب رفت و آمد کنند. رضاشاه قبول می کند و قرار می گذارد که در جشن دانشسرای دختران، ملکه و شاهزاده خانمها بدون حجاب همراه او حضور داشته باشند. نقل خاطرات میرزا علی اصغر خان حکمت به این جا که رسید علیاحضرت به من فرمودند بیا بنشین تا قصهٔ آن روز را برای تو تعریف کنم - قبلاً بگویم مجلس آن شب در کاخ علیاحضرت ملکهٔ پهلوی واقع در قسمت جنوب غربی محوطهٔ کاخ مرمر برگزار بود- علیاحضرت به خاطر آورد که چند روز قبل از هفدهم دی ماه ۱۳۱۴ رضاشاه پیغام فرستاده بود دو ساعت بعد از ظهر روز هفدهم دی ماه من و شاهزاده خانمها با لباس بی حجابی حاضر باشیم تا همراه او در مراسم جشن شرکت کنیم. علیاحضرت ضمن ذکر آن روز، به من یک صندلی در کنار دستش را نشان داد و گفت دو ساعت بعد از ظهر روز هفدهم دی ماه رضاشاه با شنل و عصا آمد و روی همین صندلی نشست: در حالی که من پالتوی سیاهرنگ و کلاه سیاهرنگ و دستکش سیاهرنگ پوشیده بودم و عینک سیاه به چشم داشتم. شاهزاده خانمها لباس مخصوص بدون حجاب به تن داشتند و همگی آماده بودیم که همراه رضاشاه برویم...

رضا شاه در حالی که نشسته بود و به عصا تکیه داشت و به روی زمین خیره شده بود. کمی بعد سرش را بلند کرد و گفت: **مرگ برای من آسانتر و گواراتر است از این که دست زنم و دخترانم را در حالی که بی حجاب هستند بگیرم و با هم از میان جمعیت عبور کنیم...**

مقصود علیاحضرت از این حکایت روشن بود، می خواست بگوید رضاشاه با تعصب شدید زمان که بر روح خود او نیز حکومت داشت با قدرت جنگید و به زنان ایران رخصت داد تا به تدریج بلوغ یافتند و روز به روز سهم بیشتری در پیشرفت جامعه به عهده گرفتند.

... بله میراث داران همین بلوغ و کمال هستند که امروز با زجر و ستم حکومت ولایت فقیه می جنگند و از آزادی و بی حجابی دفاع می کنند.[۳۷]

برای اثبات سنّتی بودن رضاشاه نقل مطلبی از قول والاحضرت اشرف پهلوی نیز سودمند است. وی در کتاب چهره هایی در آینه می نویسد:

... پدرم در خانه حالت مردان یک نسل قبل را داشت (خوب به خاطر دارم که یک روز با

> پیراهنی بی آستین سرِ ناهار حاضر شدم، و او دستور داد که «فوراً» بروم و پیراهنم را عوض کنم). اما به عنوان پادشاه حاضر شده بود احساسهای شدید شخصی خود را به خاطر پیشرفت مملکت کنار بگذارد.
>
> وقتی که پدرم تصمیم خود را در این مورد گرفته بود، نزد ما آمد و گفت: «این دشوارترین کاری ست که تا به حال مجبور به انجام آن بوده ام. اما باید از شما بخواهم که برای زنان ایران سرمشق و نمونه باشید». قرار شد که من و مادرم و خواهرم شمس بدون چادر و حجاب در مراسم جشن فارغ التحصیلی دانشسرای تهران شرکت کنیم. در زمستان سال ۱۳۱٤ بود که مردم برای اولین بار روی ملکهٔ ایران و دختران او را دیدند...
>
> پس از آن که ما در میان مردم ظاهر شدیم، به دستور پدرم عکس ما را در روزنامه ها چاپ کردند. یکی از ملایان در ملأ عام رضاشاه را محکوم کرد که چرا اجازه داده است زنان خانواده اش رویشان را به مردم نشان دهند. اما یکی از افسران پاسخ این ملا را به این ترتیب داد که در ملأ عام عمامهٔ او را از سرش برداشت و بعد دستور داد ریش او را هم بتراشند. این حقیقت را باید اضافه کنم که پدرم از صمیم دل یک فرد مذهبی بود، اما در عین حال به این واقعیت نیز پی برده بود که...[۳۸]

ناگفته نماند که به گمانِ من، والاحضرت اشرف در نوشتن این عبارت که پدرم «نزد ما آمد و گفت: این دشوارترین کاری ست... اما باید از شما بخواهم...» مرتکب سهوی شده است. زیرا آن پدر، کسی نبود که با این الفاظ اقدام خود را نزد همسر و دخترانش توجیه کند. روایت ملکهٔ پهلوی در این موضوع صحیح تر می نماید.

از رضاشاه بگذریم نمونهٔ عکس العمل یک دولتمرد ایرانی مسلمان را در برابر واقعهٔ کشف حجاب از زبان حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) بشنویم. چنان که اشاره شد او شش سال و نیم رئیس الوزرای رضاشاه بود. بدیهی ست با بسیاری از اقدامات رضاشاه نیز موافق بوده است چنان که از جمله لباس متحد الشکل مردان را برتن می کند، یا وقتی رضاشاه درِ بهمن ۱۳۱٤ سنگ بنای دانشگاه تهران را بر زمین می نهد – با وجودی که در آن تاریخ رئیس الوزرا نبوده است – می نویسد خطاب به شاه گفتم:

> یک کلنگ در جنوب به زمین زدند، آبادی پیکر کشور بود. این خشت در شمال شهر آبادی روح کشور است. قصد من راه آهن بود در جنوب و اساس صحت در شمال.[۳۹]

اما همین مرد وقتی از کشف حجاب در خاطراتش سخن می گوید، به نظر بنده از زبان همهٔ مردان ایرانی آن دوران و حتی از زبان خودِ رضاشاه – اگر شاه نمی بود – سخن می گوید:

او وقتی سخنان رضاشاه را خطاب به نمایندگان مجلس پس از سفر ترکیه بدین شرح نقل می کند: «کوشش من این است که ایران را در طریق ترقی و تمدن جدید وارد کنم. آیا مردم حاضر نیستند خود را برای زندگی جدید حاضر نمایند»، هدایت در توضیح «زندگی جدید» در داخل پرانتز می افزاید (رقص، قمار، شراب و فحشاء).[40] درجای دیگر دربارهٔ کشف حجاب می نویسد: «آنچه اجباری بود به جای خود، مردان بی ناموس و متملقان چاپلوس زنهای خودشان را به مجالس رقص بردند و به الدنگها سپردند».[41] در شیوهٔ لباس پوشیدن زنان نیز می نویسد:

> عِقد صورت را به زیر پستان و روی ناف رساندند. کفّین را به بالای بازو و زیر بغل، و ساق را تا کفل. جای شکرش باقی ست که سرتا پا برهنه در کوچه آمدن را در پاریس و برلن پلیس منع کرده بود و الاّ در حرارت تقلید بانوان ما مستعد تقلید بودند....[41]

ولی در این که همو نوشته است «در سنوات ١٣٠٦ و ١٣٠٧ ملکه ترویج دکلته می کرد و منع چادر نماز»،[42] به نظر من مطلب نمی تواند صحیح باشد. زیرا افراد خانوادهٔ پهلوی در آن سالها مذهبی بودند و با دیگران تفاوتی نداشتند. چنان که سلیمان بهبودی در خاطرات خود در روز ٤ سنبله [شهریور] ١٣٠٣ نوشته است حضرت اشرف [رضاخان] دو سه روزی بیمار بود

> دکتر هادی خان امروز بعد از معاینه خوشحال بود که دمل سر باز کرده و حال حضرت اشرف خیلی بهتر شده است. به اندرون [همسر حضرت اشرف] عرض کردم از نگرانی بیرون آمدند. خانم دستور دادند یک رأس گوسفند که نذر کرده بودند، ذبح شود، اطاعت شد.[43]

و اما دربارهٔ این که کشف حجاب به فرمان رضاشاه و با شدت در سراسر ایران اجرا گردید، جای سخنی نیست. نگاهی بسیار مختصر به اسناد موجود و یا مراجعه به برخی از زنان و مردانی که آن روزگار را درک کرده اند و خود شاهد اجرای «بی حجابی» بوده اند، روشن می سازد که پیش از ١٧ دی ١٣١٤ مطلقاً بی حجابی از قوّه به فعل نیامده بوده است، و از آنچه پیش از این نوشتم تجاوز نمی کرده است که بعضی از شاعران و نویسندگان اعم از زن و مرد در آثار خود به وضع رقت بار زنان ایرانی، ضرورت رفع حجاب و آزادی آنان اشاراتی کرده بودند، و از اوایل سال ١٣١٤ گامهای نخستین برای انجام این کار به دستور شاه برداشته شده بوده است. ولی بی تردید روز ١٧ دی ١٣١٤ شروع این کار پرمخاطره است که رضاشاه، ملکه و والاحضرتها اشرف و شمس بی حجاب، در مراسم دانشسرای مقدماتی تهران شرکت کردند. خلاصهٔ این رویداد مهم را از سالنامهٔ پارس که در همان سال چاپ شده است برای شما نقل می کنم تا ملاحظه بفرمایید گام نخستین برای کشف حجاب

چگونه برداشته شده است و از واقعیت تا افسانه چقدر فاصله است.

در محوطهٔ وسیع دانشسرا[ی مقدماتی تهران] دختران پیشاهنگ به احترام ایستاده بودند. دو تالار دانشسرا یکی به «فارغ التحصیلات دانشکدهٔ قابلگی، دانشسرا، دبیرستانها و معلمات دبستانها و دبیرستانهای دوشیزگان» اختصاص داده شده بود و تالار دیگر به «محصلین فارغ التحصیل دبیرستانها و دانشکده ها و دانشسراها»، هر قسمت تحت نظر رؤسای خود. در مدخل دانشسرا «در دو جهت معبر ملوکانه جمعیت کثیری از بانوان و دوشیزگان با کلاه و لباسهای ساده و دسته های گل صف کشیده بودند». از دو ساعت بعد از ظهر آقای رئیس الوزرا و آقایان وزرا با خانمهای خود در عمارت دانشسرا حضور یافته [بودند]». «سه ساعت بعد از ظهر دو اتومبیل سلطنتی که در اتومبیل مقدم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و در اتومبیل دوم علیاحضرت ملکه و والاحضرتین شاهدخت تشریف داشتند وارد دانشسرا و در جلوی عمارت پیاده شدند. در همین موقع دو دوشیزهٔ فارغ التحصیل دانشسرای دختران حضور علیاحضرت ملکه شرفیاب شده دستهٔ گل زیبایی تقدیم نمودند». خانوادهٔ سلطنتی از میان دو صف خانمهای پیشاهنگ عبور کردند و وارد سالن شدند و آن گاه خانمهای وزرا به وسیلهٔ آقای سمیعی رئیس تشریفات سلطنتی به حضور اعلیحضرت و ملکه و والاحضرتها معرفی گردیدند. بعد وزیر معارف «راپورت» می دهد. سپس به تقاضای وی اعلیحضرت و ملکه و شاهدختها «دفتر یادگار جشن» را امضاء می کنند. اعلیحضرت به سالن غربی عمارت برای اعطاء دانشنامه های محصلین فارغ التحصیل می روند، در حالی که آقایان وزرا نیز حضور دارند. و ملکه و والاحضرتها به سالن شرقی برای اعطای دانشنامه های خانمهای فارغ التحصیل می روند در حالی که خانمهای وزرا نیز حضور دارند. در تالار محصلین یکی از محصلین دانشسرای مقدماتی تهران خطابه ای در حضور ملوکانه قراءت می کند. بعد وزیر معارف وضع تحصیلی سال گذشته را به عرض می رساند. سپس اعطاء دانشنامه ها به توسط اعلیحضرت به رؤسای مدارس انجام می شود و آن گاه اعلیحضرت بیاناتی خطاب به فارغ التحصیلان پسر ایراد می نمایند. به موازات تشریفاتی که در سالن غربی انجام می شده است، ملکه و والاحضرتها به تالار محصلات وارد می شوند و خانم تربیت «رئیسهٔ دانشسرای دختران و کانون بانوان» به توسط آقای سمیعی معرفی می شود. در حالی که ملکه در کنار میز دانشنامه ها قرار گرفتند و خانمهای وزرا و مدیرات مدارس نیز در سمت دیگر میز حضور داشتند، خانم تربیت بیاناتی ایراد می کند در ستایش اقدام اعلیحضرت در اعلام آزادی زنان و اظهار خوشوقتی از این که «ما در عهدی قرار داریم که این قیود به اندک التفات شاهانه فرو ریخت و سعادت از هر جانب به ما روی

آورشد». سپس یکی از دختران فارغ التحصیل خطابه ای خطاب به علیاحضرت می خواند. در پایان، ملکه دانشنامه های دختران را اعطاء می کند. تا این جا اعلیحضرت و ملکه در دو سالن مردانه و زنانه مراسم را انجام می دهند. پس از اعطای دانشنامه های دختران به توسط ملکه، اعلیحضرت به تالار محصلات وارد می شوند. خانم تربیت به حضور اعلیحضرت معرفی می گردد و آنچه را در مراسم قبلی حضور ملکه اظهار داشته بود، تکرار می کند.

> اعلیحضرت شاهنشاهی با ابراز مرحمت و تفقد نسبت به مشارالیها شرح ذیل را خطاب به دوشیزگان و خانمها بیان فرمودند:
>
> بینهایت مسرورم که می بینم خانمها در نتیجهٔ دانایی و معرفت به وضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق و مزایای خود برده اند، همان طور که خانم تربیت اشاره نمود زنهای این کشور به واسطهٔ خارج بودن از اجتماع نمی توانستند استعداد و لیاقت ذاتی خود را بروز دهند بلکه باید بگویم که نمی توانستند حق خود را نسبت به کشور و میهن عزیز خود ادا نمایند و بالاخره خدمات و فداکاری خود را آن طور که شایسته است انجام دهند و حالا می روند علاوه بر امتیاز برجستهٔ مادری که دارا می باشند از مزایای دیگر اجتماع نیز بهره مند گردند.
>
> ما نباید از نظر دور بداریم که نصف جمعیت کشور ما به حساب نمی آمد یعنی نصف قوای عاملهٔ مملکت بیکار بود، هیچ وقت احصائیه از زنها برداشته نمی شد مثل این که زنها یک افراد دیگری بودند و جزو جمعیت ایران به شمار نمی آمدند. خیلی جای تأسف است که فقط یک مورد ممکن بود احصائیه زنها برداشته شود و آن موقعی بود که وضعیت ارزاق در مضیقه می افتاد و در آن موقع سرشماری می کردند و می خواستند تأمین آذوقه نمایند. من میل به تظاهر ندارم و نمی خواهم از اقداماتی که شده است اظهار خوشوقتی کنم و نمی خواهم فرقی بین امروز با روزهای دیگر بگذارم ولی شما خانمها باید این روز را یک روز بزرگ بدانید و از فرصتهایی که دارید برای ترقی کشور استفاده کنید. من معتقدم که برای سعادت و ترقی این مملکت باید همه از صمیم قلب کار کنیم. همین طور باید در راه معارف کار کرد، گرچه معارف در نتیجهٔ کوشش عمّال دولت پیشرفت دارد ولی هیچ نباید غفلت نمایند که مملکت محتاج به فعالیت و کار است و باید روز به روز بیشتر و بهتر برای سعادت و نیکبختی مردم قدم برداشته شود.
>
> شما خواهران و دختران من حالا که وارد اجتماع شده اید و قدم برای سعادت خود و وطن خود بیرون گذارده اید بدانید وظیفهٔ شماست که باید در راه وطن خود کار کنید. سعادت آتیه در دست شماست.»

بعد خانوادهٔ سلطنتی به تالار پذیرایی می روند و هیأت وزیران با خانمهای خود به تالار

دیگر. پس از بازدید اعلیحضرت از عمارت دانشسرا و لابراتوارها، خانوادهٔ سلطنتی در ساعت چهار و ربع بعد از ظهر دانشسرا را ترک می نمایند.

ملاحظه می فرمایید در این مراسم، اعلیحضرت در یک اتومبیل، ملکه و والاحضرتها در اتومبیل دیگر به دانشسرا می روند. دو تالار نیز برای مراسم پیش بینی شده بوده است یکی مردانه و دیگری زنانه. فقط در پایان مراسم است که اعلیحضرت به تالار نسوان وارد می شود و نطق تاریخی خود را دربارهٔ کشف حجاب ایراد می کند. همهٔ اینها حاکی از آن است که برای رضا شاه حتی دشوار بوده است که با همسر و دختران بی حجاب خود در یک اتومبیل بنشیند. آیا اینها مؤید عباراتی نیست که ملکهٔ پهلوی و علی اصغر حکمت از قول رضاشاه دربارهٔ بی حجابی نقل کرده اند.

البته در این امر نیز نمی توان تردید کرد که دولت برای اجرای «بی حجابی» در سراسر کشور به شدت عمل کرده است. محمد علی اسلامی ندوشن دربارهٔ این حادثه در زادگاه خود می نویسد:

> ... بخشدار تازه ای که خود را خیلی جدی نشان می داد به ده آمد و اخطار کرد که باید مراسم کشف حجاب صورت گیرد. هیچ راهی برای گریز نبود و بهانه تراشی و طفره رفتن سرجنبانانِ ده مؤثر واقع نگشت. روز هفده دی برای انجام تشریفات تعیین شده بود که می خواستند در آن روز سراسر ایران را به جامهٔ «تجدد» ببرند. زنهایی که به علت موقع اجتماعی خانوادهٔ خود نمی توانستند شانه از زیر این بار خالی کنند، هر یک به فکر تهیهٔ لباس افتادند.
>
> یک جریان فوق العاده مهم و شاق بود. زنهایی که تمام عمر به آنها تربیت پوشیدگی داده شده بود، و از شش هفت سالگی عادت کرده بودند که روی و هیکل خود را از نامحرم پنهان دارند، اکنون می بایست در جلو مردان غریبه ظاهر شوند. عادت و منع درونی، از منع شرعی مشکل بیشتری داشت. مردها نیز به نوبهٔ خود چنین می اندیشیدند که اگر چشم نامحرم ـ حتی دوستان و همقطاران آنها ـ بر ناموسشان بیفتد چنان است که گویی از راز بزرگ مگویی پرده برداشته شده است، که پنهان ماندنش با حیثیت و هستی آنها بستگی دارد، چنین می پنداشتند که همین نگاه کردن تا حدی مرادف با هتک ناموس خواهد بود، یعنی درآمد و دالانی برای ورود به حریم حرمت آنها...
>
> چون همهٔ کوششها برای شانه خالی کردن بی ثمر ماند، قرار شد روز ١٧ دی زنهای اعیان با لباس جدید در مدرسهٔ ده اجتماع کنند و تشریفات انجام شود.[٤٥]

از سوی مقامهای مسؤول مملکت در تهران متحدالمآلها و دستورهای پی در پی برای اجرای دقیق بی حجابی به ایالات صادر می شود، تعداد این بخشنامه ها زیاد است، و فقط بخشی

از آنها در چند کتاب چاپ شده است که در این مقاله به نقل بعضی از آنها می پردازم:

کابینه ریاست وزرا، نمره ٤٨ ١٤/١٠/١٦

استخراج تلگراف رمز ایالت خراسان «ریاست وزرا، نمرهٔ ٤٣ در قسمت مدارس کاملاً پیشرفت کرده تا آخر هفتهٔ دیگر از معلمات و شاگردها یک نفر هم با چادر دیده نخواهد شد. عده[ای] از مأمورین دولت و مخصوصاً افسرها و اعضاء آستانه هم شروع کرده اند. در ولایات تابعه هم مشغول، اقدام در بعضی جاها پیشرفتها کرده است. با نهایت جدیت و متانت اقدامات تعقیب می شود. امیدوارم عنقریب با آرامی مقصود حاصل شود. پیدا نشدن لباس و پالتو و کلاه به قیمت مناسب موجب تعویق امر شده است. استدعا دارد در صورت امکان مقرر فرمایید شرکت کالا مقداری کافی پارچه و پالتوی دوخته و کلاه ارزان قیمت فوراً حمل گردد. نمرهٔ ٢٧٠ پاکروان.»[٤٦]

از کردستان:

به: ط

توسط جناب آقای شمس ملک آراء حکمران کردستان ریاست الوزراء، امروز خانواده های عموم تجار درجهٔ اول و دوم و سوم با لباس تجدد به منزل آقای حکمران معظم آمده و به وسیلهٔ خانم دامت شوکتها به طور شایان پذیرایی شدند. بعداً به طور اجماع در خیابانها به گردش مشغول، با این ترتیب عموم طبقات کردستان موضوع تجدد و تغییر لباس را حسن استقبال نموده اند. به طوری که این کار در کردستان جزء امورات تمام شده باید فرض کرد. استحضاراً به عرض رسید. ٦٥٧٠ جهانبانی. سواد به دفتر مخصوص تقدیم شد. امضا.»[٤٧] [تاریخ: ظاهراً ١٤/١٠/٢٥]

نمرهٔ ٥٧، ١٤/١٠/٢٥ استخراج تلگراف رمز حکومت مازندران

ریاست وزرا دیشب در مجلس جشنی که به وسیلهٔ یکی از تجار در مهمانخانهٔ بابل ترتیب داده شده بود و متجاوز از ششصد نفر خانمها و آقایان مختلف اهالی حضور داشتند، ده نفر از صاحبان محضر و هیأت علمیهٔ بابل هم به اتفاق خانمهایشان شرکت کرده و یکی از آنها آقای علامه ملایری نطق مبسوطی مبنی بر لزوم رفع حجاب و تربیت نسوان ایراد کرده است. نظیر این مجالس همه روزه در مشهدسر، شاهی و آمل مرتباً تشکیل شده و خواهد شد. حکومت مازندران دیوان بیگی.»[٤٨]

ریاست وزرا به بلدیهٔ طهران، ١٨ بهمن ١٣١٤

ریاست وزراء، نمرهٔ ٨٨٢٩، تاریخ ١٤/١١/١٨

بلدیهٔ طهران - اجازه داده می شود که مطابق تصمیم کلی به اجزای جزء تا بیست تومان و اعضای اداری تا رتبهٔ پنج یک ماه حقوق برای تهیهٔ لباس مساعده داده، در ظرف شش ماه مستهلک شود. نتیجهٔ اقدامی را که در این باب می نمایید برای استحضار ریاست وزراء اعلام دارید. عبدالحمید ملک الکلامی ١٤/١١/١٦. [٤٩]

٧٢-١٤/١١/١٨

کردستان - سنندج

تعقیب ٦٥، راجع به نهضت نسوان به عرض رسید مقرر فرمودند حتماً زنها پس از آن که ترک چادر کردند، باید کلاه اروپایی استعمال نمایند و اگر اجازه داده شود همان لباس و کلاه کردی خود نگهدارند تغییر آن در ثانی مشکل می شود. البته با حسن تدبیری که دارند در همراهی نیت ملوکانه اقدام و جریان مرتباً را پورت می شود. رمز شود. نمرهٔ ٧٢ ١٤/١١/١٨ برومند. [٥٠]

مشهد

ایالت، نمرهٔ ٣٦٤ به عرض رسید مقررات خاص برای مجالس روضه وضع نشده در صورتی که زنها بی حجاب به آستانه می روند، قائل شدن ترتیب خاصی برای لباس روضه و ورود به مساجد صورتی ندارد، مخصوصاً بستن دستمال به سر که هیچ مورد ندارد. ممنوع است. اگر میسر است ترتیبی به مجالس روضه بدهید که روی صندلی و نیمکت مرد و زن بنشینند. امضاء جم. رمز شد نمرهٔ ١٠٥ ١٦/١٢/٧ رمز شد برومند. [٥١]

نمرهٔ ٧٠ ١٤/١١/١٥

جناب آقای رئیس الوزراء تعقیب نمرهٔ ٣٢٢، روز جمعهٔ گذشته در دعوت بلدیه که دو ساعت بعد از ظهر در باغ ملی عدهٔ زیادی از طبقات مختلفه با خانمهاشان حاضر بودند، روز یکشنبه تیمور کلالی جشن گرفته، عده ای از اعیان و ملاکین با بانوهاشان در آن جا بودند. دیشب هم جشن از طرف صاحبان محاضر گرفته عموم آنها و مدعوین با خانمهاشان حضور داشته. سید العراقین نطق بسیار خوبی ایراد کرد و اثر چنین جشنی از طرف آخوندها بی اندازه قابل توجه بود. همچنین صاحبان مهمانخانه و شیرینی فروشها جشنی در باغ ملی گرفته، قرار است که صبح روز دوشنبه اعضاء آستانهٔ قدس در اطاق تشریفات جشن گرفته و در خاتمهٔ آن عموم آنها و مدعوین با خانمهاشان به حرم مشرّف شوند. اطلاعات واصله از ولایات تا به هم پیشرفتهای جالب توجهی را نشان می دهد، مخصوصاً در قاین و تربت حیدری خود آخوندها مقدم بوده اند. ١٤/١١/١٢ نمره

۳۳۱ باکروان

دفتر مخصوص[۵۲]

ملاحظه می فرماید که در سراسر کشور دستور داده می شود همهٔ کارکنان دولت و طبقات مختلف در مجالس مهمانی ای که به ترتیب از سوی حکمران ایالت و ولایت، رؤسای ادارات و بازرگانان ترتیب داده می شود با زنان خود بی حجاب و با لباس اروپایی و کلاه بر سر شرکت کنند. ناگفته نماند که عده ای از کارمندان دولت در آن زمان قادر نبوده اند «لباس بی حجابی» تهیه کنند، پس دستور داده می شود به آنان مبلغی مساعده داده شود تا طی ماههای بعد آن را مستهلک سازند. در فروشگاههای کشور پالتو و کلاه و دیگر پوشاک لازم برای زنان بی حجاب کمیاب یا نایاب است، به این جهت از ایالات تقاضا می کنند تهران اجناس مورد نیاز را در اختیار آنها قرار بدهد، شدت عمل بیشتر، در تهران و مرکز ایالات و شهرهای درجهٔ اول است، در روستاها، در ۱۷ دی به اصطلاح فقط مسمایی به عمل می آید. ناگفته نماند که عده ای از زنان با پوشاکی در این مجالس شرکت می کرده اند که خنده آور بوده است. محمدعلی اسلامی ندوشن می نویسد مراسم ۱۷ دی در روستای ما در مدرسهٔ ما برگزار شد

> بخشدار و اعیان ده نخست وارد شدند و رفتند توی اتاقی که به منزلهٔ دفتر مدرسه بود. بعد تمام مخدرات آمدند، به تعداد حدود پانزده... چادرهای خود را توی دالان برداشته بودند، روسری محکمی بسته بودند، بعضی با کت و دامن و بعضی با پالتو شوهرشان، کفش یا گیوه بر پای، مانند اشباح، از جلو پنجره گذشتند و وارد اتاق [دیگری] شدند... سرانجام قضیه به این صورت فیصله شد که آقای بخشدار... برود توی اتاق خانمها، برای آنها نطقی بکند و مردهای دیگر در همان اتاقی که بودند بمانند، و مراسم به این صورت انجام شده تلقی گردد.[۵۳]

یا در بندرعباس، بعضی از زنان با کلاه مردانه در مهمانیها شرکت کرده بودند.[۵۴] عکسهایی که از آن سالها در دست است نشان می دهد که زنان لباسهایی برای خود انتخاب می کرده اند که حداکثر بدنشان را بپوشانند، پالتوها همه بلند است (بی آن که بدانند «ماکسی» ست)، و دور یقهٔ پالتوها بیشتر پوست دوزی می شده. همه کلاه بر سر دارند، نه برای شیکی، برای پوشانیدن هرچه بیشتر موی سر خود. از طرف دیگر داشتن روسری نیز ممنوع بوده است. بدیهی ست که اجرای این برنامه در سالهای اول و دوم برای زنان بسیار دشوار بوده است. برخی از زنان که مسن تر بودند به کلی خانه نشین شدند و بقیه به مرور با وضع جدید خو گرفتند. شش سال بدین منوال گذشت تا سوم شهریور ۱۳۲۰ فرارسید و

دولت انگلستان رضاشاه و اکثر افراد خانواده اش را به تبعید به افریقا برد. روحانیون و ملایان جان تازه ای گرفتند و ناگهان حجاب بار دیگر به ایران بازگشت. دو سه سال طول کشید تا بار دیگر عده ای از زنان - این بار به میل و ارادهٔ خود - حجاب را ترک گفتند و آن چنان که می پسندیدند در کوچه و بازار ظاهر گردیدند. در ۳۷ سال پادشاهی محمد رضا شاه با همهٔ اقداماتی که در راه احقاق حقوق زنان به عمل آمد، زنان در پوشش خود کاملاً آزادی داشتند و دولتها به هیچ وجه در پوشیدن چادر سیاه، چادر نماز، روسری، مقنعه با کسی درگیری نداشتند.

گفتنی ست که دخترها و نوه های همان زنانی که در ۱۷ دی ۱۳۱٤ بر خلاف میل خود و از ترس دولت و پلیس بی حجاب در ملأ عام ظاهر می شدند، و به احتمال قوی بر بانی آن نیز نفرین می کردند، در بیست سال اخیر که حکومت اسلامی ایران زنان را از «حقوق اعطایی» دوران پهلوی ها محروم ساخته است، پرچم مبارزه برای برقراری مجدد بی حجابی و تساوی زنان را با مردان به دوش می کشند و از اتهام و بدزبانی مأموران حکومت اسلامی و حبس و شکنجه نیز بیمی به خود راه نمی دهند. آنان برخلاف میل خود، با پوشیدن اجباری «حجاب اسلامی» در سنگرهای خود - که در دورهٔ پهلوی ها در اختیار زنان قرار داده شده بود - در ادارات و وزارتخانه ها و مدارس و دانشگاهها به مبارزه ادامه می دهند. اگر دو سه سال پیش رئیس جمهوری وقت مملکت، هاشمی رفسنجانی، در بازدید رسمی خود از کشور ترکیه با همسرش در مراسم مختلف با چادر سیاه - نه «حجاب اسلامی» رسمی کشور - شرکت کرد، اگر فائزهٔ رفسنجانی دختر وی به نمایندگی مجلس برگزیده می شود و برای اختصاص استادیومی جهت دوچرخه سواری زنان می کوشد، اگر دختران با لباس اسلامی در مسابقات ورزشی ایران و جهان شرکت می جویند و دولت اسلامی ناچار می شود - برای «جوریِ جنس» - برخی از زنان را با «حجاب اسلامی»، حتی به معاونت ریاست جمهوری یا سمتهای دیگر منصوب کند، همه از آثار فرخندهٔ ۱۷ دی ۱۳۱٤ و اقدامات آن دوران است، و الا نه در دوران قاجاریه زنان ایران از چنین حقوقی بهره مند بوُدند و نه در کشور عربستان سعودی و حکومت طالبان افغانستان - که «اسلام راستین» در این دو کشور حاکم است - از این کارها خبری ست.

اگر آیت الله خمینی در سال ۱۳٤۱، شرکت زنان را در انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی «فحشاء» خواند («ما با این فحشاء مخالفیم»)،[۵۵] و مهندس مهدی بازرگان نیز بر رأی او صحه نهاد که «مداخلهٔ زنان در امور اجتماعیه چون مستلزم امور محرّمه و توالی فاسدهٔ کثیره است ممنوع و باید جلوگیری گردد...»،[۵۶] حکومت جمهوری اسلامی ایران

به رهبری «امام خمینی» در اولین گامی که با رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، برای تعیین نوع حکومت برداشت، رسماً بر آن «فحشاء» و «امور محرّمه»، مُهر قبول زد، زیرا هم در آن همه پرسی و هم در انتخابات ادوار مختلف ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و غیره، حداقل یک ثلث آراء را زنان به صندوقها ریخته اند. پرسش این است که چرا «ولایت مطلقهٔ فقیه» نیز به «این فحشاء» تن در داده است.

جلال متینی

یادداشتها :

۱- خانم مهرانگیز دولتشاهی در نامهٔ مورخ ۷ فوریه ۱۹۹۹/ ۱۸ بهمن ۱۳۷۷ به نویسندهٔ این سطور نوشته است: «شش جمعیت زنان که فعالیت بیشتری در زمینهٔ کسب حقوق سیاسی داشتند (چون بسیاری از جمعیتها با ما کمال همراهی و همکاری در کارها داشتند ولی نمی خواستند در کارهای سیاسی دخالت کنند ...) نمایندگانی تعیین کردند که با مقامات دولتی تماس بگیرند» «فردای روز همه پرسی، من مقاله ای در روزنامهٔ اطلاعات نوشتم «آسمان تپید، زنان رای دادند و دنیا زیر و رو نشد». نتیجهٔ این فعالیتها برگزیده شدن شش تن از بانوان به نمایندگی مجلس شورای ملی شد: بانوان هاجر تربیت، شوکت ملک جهانبانی، دکتر فرخ رو پارسا (از تهران)، مهرانگیز دولتشاهی (از کرمانشاه)، نزهت نفیسی (از بافت)، و نیرّهٔ ابتهاج سمیعی (از رشت).

ناگفته نماند که در آن زمان والاحضرت اشرف پهلوی ریاست شورای عالی جمعیتهای زنان ایران را برعهده داشت و جمعیتهای زنان با برخورداری از تأیید شخص شاه و نفوذ و حمایت کامل والاحضرت اشرف قدم در صحنهٔ مبارزه گذارده بودند.

۲- فریدون کشاورز، من متهم می کنم کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران را، از انتشارات روزنامهٔ جبهه، لندن، چاپ دوم ۱۳۶۱، ص ۹۷ به بعد.

۳- مصاحبهٔ دکتر غلامحسین ساعدی با بخش تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، مجلهٔ الفباء، دورهٔ جدید، پائیز ۱۳۶۵ شمسی، شمارهٔ مخصوص، ص ۸٤-۸۵. با تشکر از آقای محمود گودرزی که این مجله را در اختیار بنده قرار دادند.

٤- جلال متینی، «دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی)»، ایران شناسی، سال ۵، شمارهٔ ٤ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۸۳۵-۸۹۹ (موضوع مورد بحث ص ۸۶۸-۸۷۶).

۵- کلیات ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش بهروز مشیری، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۹۵-۲۹۶. نیز رک. ص ۲۸-۲۹، ۹۵.

۶- حسین محبوبی اردکانی، تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالی آموزشی ایران در عصر خجستهٔ پهلوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۷.

۷- عیسی صدیق، یادگار عمر، چاپ دوم، تهران ۱۳٤۰، جلد اول، ص ۳۳.

۸- یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۵۱، ج۲/ص ٤۵۷.

۹- پری شیخ الاسلامی، زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران، تهران ۱۳۵۱، ص ۸۸-۹۸ (به نقل از: مهدی ملک زاده، انقلاب مشروطیت ایران).

۱۰- حاج مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، ص ٤۰۳-٤۰٤.

۱۱- واقعهٔ کشف حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعهٔ کشف حجاب در عصر رضاخان، به کوشش «سازمان مدارک

فرهنگی انقلاب اسلامی...» با مقدمهٔ رضا شعبانی و غلامحسین زرگری نژاد، به اهتمام مرتضی جعفری، صغری اسماعیل زاده و معصومهٔ فرشچی، تهران، ۱۳۷۱، به ترتیب ص ۲۱، ۲۳-۲۴ (به نقل از: علی اصغر حکمت، سی خاطره از عصر فرخندهٔ پهلوی، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۵۵).

۱۲- رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۶۲-۵۶۳.

۱۳- از صبا تا نیما (زیرنویس ۷)، ج۲/ ص ۳۵۶.

۱۴- همان کتاب، «عارفنامه»، ج۲/ ۴۰۰-۴۰۱؛ دیوان ایرج میرزا، کتابفروشی ایران، مریلند، ۱۳۷۱/ ۱۹۹۲، شعرهای «تصویر زن» و «حجاب»، به ترتیب ص ۲۶۳، ۲۶-۲۸.

۱۵- کلیات مصور میرزادهٔ عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ هشتم، تهران ۱۳۵۷، نمایشنامهٔ «کفن سیاه»، ص ۲۰۱-۲۱۹.

۱۶- دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، چاپ اول، برلن، ۱۳۰۳ (۱۹۲۴م.) «تمدن بی تربیت نسوان»، ص ۱۹۶، «حجاب»، ص ۲۳۴.

۱۷- دیوان ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۵، «زن شعر خداست»، ج ۲/ ص ۴۲۰-۴۲۱.

۱۸- کلیات ابوالقاسم لاهوتی (زیرنویس ٤)، «به دختر ایران»، «در مضار حجاب» به ترتیب ص ۲۸-۲۹، ۹۵.

۱۹- زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران (زیرنویس ۸)، «نسوان مسلمان چو نقش به دیوار...»، ص ۱۰۷.

۲۰- از صبا تا نیما (زیرنویس ۷)، ج۲/ ۲۷۱-۲۷٤.

۲۱- همان کتاب، ج۲/ ۲۵۸-۲٦٤.

۲۲- همان کتاب، ج ۲/ ۲٦٤-۲۷۱.

۲۳- صدرالدین الهی، «تک نگاری یک روزنامه: «دانش» اولین روزنامهٔ فارسی زبان برای زنان ایرانی»، ایران شناسی، سال ٦، شمارهٔ ۲ (تابستان ۱۳۷۳)، ص ۳۲۱-۳۳٤.

۲٤- زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران (زیرنویس ۸)، ص ۸۳-۸۸.

۲۵- همان کتاب، ص ۸۸-۹۹.

۲٦- همان کتاب، ص ۹۹-۱۰۲.

۲۷- همان کتاب، ص ۱۰۲-۱۲۰.

۲۸- همان کتاب، ص ۱۲۰-۱٤۱.

۲۹- طلعت بصّاری، زندخت پیشاهنگ نهضت آزادی بانوان ایران، تهران، ۱۳٤٦، ص ۱۳، ۱۸-۱۹.

۳۰ - رک. زیرنویس ۸.

۳۱- زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران (زیرنویس ۸)، ص ۱۲۰-۱٤۱.

۳۲- رک. زیرنویس ۱.

۳۳- واقعهٔ کشف حجاب (زیرنویس ۱۱)، ص ۲۳؛ خاطرات و خطرات (زیرنویس ۱۰): «در سنهٔ ۱۳۱۲ نور حماده نمایندهٔ کنگرهٔ نسوان شرق به اتفاق نمایندگانی از هند و مصر و شام به ایران آمدند» (ص ۳۸۲).

۳٤- بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران ۱۳٤۷-۱۳٤۸، ص ۸۹ (به نقل از واقعهٔ کشف حجاب، زیرنویس ۱۱)، ص ۲۳.

۳۵- عزت الله همایونفر، از سپاهیگری تا سیاستمداری (زندگی نامهٔ سپهبد فضل الله زاهدی)، ژنو، ۱۹۹۷، ص ۳٤-۳۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۳۶- جلال متینی، «نظری به وضع زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا عصر ولایت فقیه»، ایران نامه، سال ۳، شمارهٔ ۲ (زمستان ۱۳۶۳) ص ۳۰۰-۳۲۷.

۳۷- به نقل از نامهٔ مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۸ آقای دکتر محمد باهری خطاب به نویسندهٔ این مقاله: « ... بنا به میل حضرت عالی قسمتی از خاطرات خودم را که مربوط می شود به شبهایی که خدمت علیاحضرت ملکهٔ پهلوی می رسیدم یادداشت کردم و حضور عالی می فرستم...». با سپاسگزاری و امتنان از ایشان.

۳۸- اشرف پهلوی، چهره هایی در آینه، چاپ امریکا، ۱۹۸۰، ص ۲۹-۳۰.

۳۹- خاطرات و خطرات (زیرنویس ۱۰)، ص ٤۰۸.

٤۰- همان کتاب، ص ٤۰٤.

٤۱- همان کتاب، به ترتیب ص ٤۰۷، ٤۰۸.

٤۲- همان کتاب، ص ٤۰۷.

٤۳- رضاشاه (زیرنویس ۱۲)، ص ۱۷۲.

٤٤- اطلاع دقیق از مراسم ۱۷ دی ۱۳۱٤ را مدیون آقای صدرالدین الهی هستم که به تقاضای بنده فتوکپی صفحاتی از سالنامهٔ پارس را برایم فرستاده است: سالنامهٔ پارس، سال ۱۳۱٤، «یک صفحهٔ درخشنده در سرلوحهٔ تاریخ به دست مبارک اعلیحضرت رضاشاه پهلوی و علیاحضرت ملکه و والاحضرتین شاهدخت»، ص ۸٤-۹۸.

در مقالهٔ «نظری به وضع زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا عصر ولایت فقیه» (زیرنویس ۳۶) آنچه از نطق رضاشاه در مراسم ۱۷ دی نقل کرده ام از کتاب تاریخ سال دوم دانشسرای راهنمایی وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۳۶ است که با آنچه در سالنامهٔ پارس آمده، بسیار متفاوت است. به نظر بنده آنچه در سالنامهٔ پارس سال ۱۳۱٤ چاپ شده است، سندیت دارد.

٤۵- محمدعلی اسلامی ندوشن، روزها (سرگذشت) [جلد اول]، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۰۳-۲۰٤.

٤۶- واقعهٔ کشف حجاب (زیرنویس ۱۱)، ص ۱۲۳.

٤۷- همان کتاب، ص ۱٤۸.

٤۸- همان کتاب، ص ۱٤۶.

٤۹- خشونت فرهنگ، اسناد محرمانهٔ کشف حجاب (۱۳۱۳-۱۳۲۲)، مدیریت پژوهش، انتشارات و آموزش، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵۰- همان کتاب، ص ۱۷۸.

۵۱- واقعهٔ کشف حجاب (زیرنویس ۱۱)، ص ۱٤٤.

۵۲- خاطرات سیاسی بهلول در زمان رضاشاه، به کوشش م. حیدریان، نشر نوند، مشهد، ۱۳۷۶، سند شمارهٔ ٤۶.

۵۳- روزها (سرگذشت)، (زیرنویس شمارهٔ ٤۵)، ص ۲۰٤-۲۰۵.

۵٤- رک. زیرنویس ۱.

۵۵- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، نام مؤلف، سال و محل چاپ ندارد، ظاهراً چاپ ۱۳۵۸ یا ۱۳۵۹، ص ۱٤۵.

۵۶- همان کتاب، ص ۱۸٤.